



خدایا چه جوریه؟

هدیه‌هایش
تمام نمی‌شوند

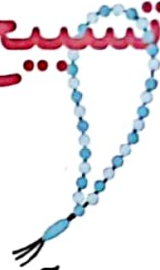
سید محمد مهاجرانی
تصویرگر: سحر حق‌گو

معرفی شده
در کتاب نامه‌رشد
آموزش و پرورش



خدایا چه جوریه؟

تسبیح فیروزه‌ای!



هاجر از مشهد آمده و برای همه‌ی بچه‌های کلاس از
مشهد، تسبیح سوغاتی آورده است!
تسبیح‌های فیروزه‌ای با مهره‌های گرد و ریز، چه
قشنگ!
زنگ تفریح همه‌ی بچه‌ها را صدا می‌زند و به آنها تسبیح
می‌دهد.

دو نفر از بچه‌های کلاس بغلی هم پیش هاجر می‌آیند و
می‌گویند: «به ما هم تسبیح بده!»
طفلکی هاجر! نمی‌داند چه کار کند!
حتی یک تسبیح هم برایش نمانده است.
به بچه‌ها می‌گوید: «بخشید تمام شد!»
با خودش می‌گوید: «کاش به اندازه‌ی همه‌ی بچه‌های
مدرسه تسبیح آورده بودم!»





آش نذری

روز تولد امام زمان (عج) است.
زینب خانم یک قابلمه‌ی بزرگ آش درست کرده است.
آقاتقی و بچه‌ها، ظرف‌های آش را بین همسایه‌ها پخش می‌کنند.
یک ساعت بعد دوتا از بچه‌های محل کنار خانه‌ی آقاتقی می‌آیند و
زنگ می‌زنند:

- ببخشید آش می‌خواهیم!
زینب خانم کنار در می‌آید و می‌گوید: «خیلی ببخشید! چند دقیقه
پیش تمام شد.»





بچه‌ها با دست خالی برگشتند.
زینب خانم با خود می‌گوید: «کاش بیشتر درست کرده بودم!»

کتاب داستان



آقای گل افشان، نویسنده و شاعر کودکان است.
او امروز به نمایشگاه کتاب می رود. بچه ها فوری دورش جمع
می شوند.

آقای گل افشان لبخندزنان با همه خوش و بش می کند.
چندتا از کتاب هایش توی کیفش بود. یکی یکی کتابها را امضا
می کند و به بچه ها می دهد!

به شانزده نفر از بچه ها کتاب هدیه می کند
و کتابها تمام می شوند!
به خیلی ها کتاب نمی رسد. آنها دلشان می گیرد!



